

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال دوازدهم، شماره سی و ششم، پاییز ۱۳۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۱

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۶/۲۰

صفحات: ۹۹-۱۲۳

عملکرد بنیادگرایی اسلامی در برابر جهان غرب

دکتر جمیل حسن پور*

استادیار و عضو هیات علمی گروه حقوق، واحد شهریار، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران، شهریار

دکتر محمد قنبری

عضو هیات علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

چکیده

در حالی که در دوره جنگ سرد، نظام سرمایه‌داری و ایالات متحده به منظور اعمال قدرت و نفوذ خود در سطح جهانی همیشه نظام کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان دشمن ایدئولوژیکی، سیاسی، نظامی و اقتصادی در برابر خود می‌دیدند، اما با فروپاشی نظام کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی و ضعف این کشور به عنوان یک رقیب دیرینه اما در عین حال هویت‌ساز، باعث گردید که پس از پایان دوره جنگ سرد، ایالات متحده به جهت خلاء ایجاد شده به دنبال رقیبی هویت‌ساز باشد. لذا نظریه‌پردازان آمریکایی برای ایجاد یک رقیب و دشمن ایدئولوژیک مباحثی همچون جنگ تمدن‌ها و جنگ‌های صلیبی را مطرح نمودند. و با توجه به شکل‌گیری ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران طرح چنین مباحثی را تسریع نمود. اما بنیادگرایی اسلامی چه به عنوان پروسه و یا پروژه، به دلایلی همچون عدم برخورداری از پتانسیل هویت‌سازی، عدم همگرایی و اتحاد در بین جوامع اسلامی و فقدان توانمندی‌های لازم سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی نمی‌تواند به عنوان یک منبع قدرت ایدئولوژیک و هویت‌ساز همچون ایدئولوژی کمونیسم در برابر ایدئولوژی سرمایه‌داری و جهان غرب موفق باشد.

کلید واژگان

بنیادگرایی اسلامی، ایدئولوژی، پایان تاریخ، نظام دو قطبی، پسا جنگ سرد، هویت.

* نویسنده مسئول، ایمیل: dr_hassan_pour@yahoo.com

مقدمه

در حالی که قرن بیستم را می‌توان به واقع «عصر ایدئولوژی‌ها» دانست، اما اصولاً در این قرن ایدئولوژی‌هایی که امور بین‌المللی را تکان داده‌اند شاید، تعداد کمی سزاوار عنوان ایدئولوژی را دارشته باشند. و شاید بتوان تنها از سه ایدئولوژی یاد نمود که دارای این ویژگی بوده‌اند. یکی، ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم که موثرترین شکل آن را درشوروی و نحوه پیش رهبران آن کشور می‌توان دید. و دوم، جهان بینی هیتلردر قالب فاشیسم و نازیسم. و سوم بنیادگرایی مذهبی، بخصوص از آن جهت که اسلام‌گرایی توان تکان دادن امور بین‌الملل را دارد. بدون قطع افول کمونیسم و فروپاشی شوروی نه تنها موجب نوعی خلاء قدرت در نظام بین‌الملل گردید، بلکه به ایجاد یک خلا، هویتی منجر شد. به طوری که غرب و ایالات متحده آمریکا دیگر در مقابل خود شاهد یک رقیب صاحب هویت نبودند. لذا به نظر می‌رسد که غرب و ایالات متحده برای تداوم سلطه خود نیاز به یک رقیب دارای هویت بودند. لذا با وقوع انقلاب اسلامی ایران و پس از آن برخی تحركات در بین کشورهای اسلامی، بنیادگرایی دینی به ویژه بنیادگرایی اسلامی می‌توانست به عنوان بهترین وزنه‌ای ایدئولوژیک در برابر لیبرالیسم غرب مطرح گردد. بازگشت به آموزه‌ها و تعالیم مذهبی پدیده‌ای است که در دو الی سه دهه آخر قرن بیستم به عنوان پدیده‌ای جدید نه تنها در بین مسلمانان بلکه در بین مسیحیان و یهودیان مورد توجه قرار گرفته است.

اما بر اساس مفروضه این پژوهش، در پایان قرن بیستم ایدئولوژی‌ها با یک سلسله چالش‌های نگران‌کننده روبه‌رو شده‌اند، هر چند که در دوره پس از جنگ سرد ایدئولوژی‌ها و جریان‌های ایدئولوژی محور مانند بنیادگرایی شیعی و سنی و شاخه‌های منشعب از آن خود را مطرح نموده‌اند، اما این ایدئولوژی‌ها و جریان‌ها فاقد کارایی لازم بوده‌اند. اما اینکه چرا ایدئولوژی و جریان‌های ایدئولوژیک محور فاقد توانمندی‌های لازم می‌باشد؟ می‌توان مهم‌ترین علل آن را در موارد ذیل بر شمرد.

اولاً، بنیادگرایی اسلامی نتوانسته است به مانند ایدئولوژی‌های قرن بیستم همچون کمونیسم و مارکسیسم چینی از یکپارچگی و انسجام لازم ایدئولوژیک و از چارچوب‌های هویت‌ساز برخوردار باشد. و ثانیاً اگر هم بتوان آنها را در چارچوب یک ایدئولوژی تعریف نمود،

فاقد قدرت و توان کافی نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی لازم برای پیشبرد اهداف خود می‌باشند.

۱. مبانی نظری

در حالی که دولت‌ها در دوره جنگ سرد بر اساس قواعد حاکم بر نظام دو قطبی به ایفای نقش می‌پرداختند، اما پس از فروپاشی نظام دو قطبی بدون تردید دولت‌ها می‌بایستی بر اساس قواعد جدید به انتخاب نوع بازیگری خود مبادرت نمایند. لذا در خصوص نقش ایدئولوژی‌ها در دو نظام جنگ سرد و پس از جنگ سرد می‌بایستی گفت، به گونه‌ای که در دوره جنگ سرد این ایدئولوژی‌های متناسب به غرب و شرق بودند که بواسطه برخورداری از توانمندی‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی مبادرت به هویت‌سازی می‌کردند. به عبارتی دولت‌ها در پناه ایدئولوژیک بودن نظام بین‌الملل به تعریف و تفکیک «دوست و دشمن» مبادرت می‌نمودند و ایدئولوژی‌های مذهبی و تعارضات موجود بین آنها مانند جنگ هند و پاکستان و یا اعراب و اسرائیل بیشتر تحت الشعاع تنازعات سیاسی جهان کمونیسم و کاپیتالیسم قرار گرفته بود و فرصت چندانی برای عرض اندام آن مهیا نگردید.

در نظام دو قطبی اندیشه‌های دینی و مذهبی قادر به هویت‌سازی نبوده‌اند. هر چند که در مبارزه میان اسلام و ملی‌گرایی پوپولیستی، ایالات متحده در کنار اسلام قرار گرفت، اما این امر نه به جهت عوامل تاریخی یا فرهنگی، بلکه ملاحظات جنگ سرد و محاسبات راهبردی عامل تاثیرگذار در اتخاذ این سیاست از جانب ایالات متحده آمریکا بودند. به گونه‌ای که تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی و سقوط شوروی، جریانها و جنبش‌های اسلامی نه تنها برای غرب و ایالات متحده آمریکا خطرآفرین نبودند، بلکه در عرصه بازیهای بین‌المللی به عنوان ابزار و اهرم‌هایی بر ضد کمونیسم و بعضا ناسیونالیسم به کار گرفته می‌شدند. به طوری که «ایالات متحده آمریکا در جریان اشغال افغانستان از سوی شوروی سه میلیارد دلار به مسلمانان افغان کمک کرد تا در برابر نفوذ کمونیسم بایستند.» (نظرآهاری، ۱۳۷۵: ۴۸۴)

اما با فروپاشی شوروی و کمونیسم و فرو ریختن پایه‌های نظام دو قطبی شرایط به گونه‌ای دیگر تغییر کرد. چرا که این فروپاشی منجر به تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل گردید. به

گونه‌ای که می‌توان گفت فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنها اضمحلال یک کشور یا دولت نبود، بلکه فروپاشی یک نظام بزرگتر یعنی نظام بین‌المللی و تغییر در موازنه قدرت از دو قطبی به تک قطبی یا به نظر برخی صاحب نظران چندقطبی را در برداشت. در نتیجه با فروپاشی نظام دو قطبی شاهد تغییراتی جدید ژئوپلیتیکی و تغییر منازعات از بعد ایدئولوژیکی به اشکال منازعه در قالب مبارزه با تروریسم و مداخلات بشردوستانه را شاهد هستیم.

از سویی دیگر پس از پایان جنگ سرد، مولفه‌های اقتصادی نقش جدی‌تری در تعاملات و حتی افزایش همکاری‌های بین بازیگران رسمی و غیررسمی ایجاد نمود، چرا که فرایند جهانی شدن با گسترش دامنه جهانشمول سرمایه‌داری و تشدید اقتصاد بازار موجب تضعیف اهمیت اندیشه‌ها و مکاتب سیاسی و ایدئولوژیکی گردید. هر چند که پس از جنگ سرد به زعم بسیاری از صاحب نظران عوامل فرهنگی تاثیر فزاینده‌ای بر روابط بین‌الملل گذاشته است، اما درگیری‌های ایدئولوژیکی به نظر می‌رسد از عمق کمتری نسبت به گذشته برخوردار باشد. به گونه‌ای که «با پایان نظام دو قطبی، رقابت ایدئولوژیک جای خود را به رقابت ژئواکونومیک داد.» (ازغندی، ۱۳۸۱: ۹)

با تحول نظام بین‌الملل نوع تاثیرگذاری ایدئولوژی بر سیاست خارجی کشورها هم متحول شده است و دیگر اصولی همچون مارکسیسم و لیبرالیسم به طور مطلق نمی‌توانند رفتار خارجی کشورها را تعیین نمایند. جهانی شدن برخوردهای ایدئولوژیکی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را کاهش داده و نگرش کشورها به منافع ملی و راههای دسترسی به آن تغییر کرده است. به علاوه در دوره پس از جنگ سرد و در عصر جهانی شدن ایدئولوژی قابلیت هویت‌سازی خود را از دست داده است و به نظر می‌رسد افزایش وابستگی متقابل منجر به این امر شده که دولت‌ها به جای پیروی بی چون و چر از اصول ایدئولوژیک در سیاست خارجی، به دنبال حاکمیت دسته جمعی و حکومت جهانی باشند.

پایان جنگ سرد و کاهش اقتدار دولت-ملت و در نتیجه کاهش اهمیت قدرت نظامی و تضعیف قدرت ناسیونالیسم، کاهش رو به فزاینده تعارضات ایدئولوژیکی و گسترش جامعه مدنی جهانی، و تحول در ماهیت امنیت به عنوان نتایج حاصل از عصر جهانی شدن می‌باشند که زمینه همکاری‌های بین‌المللی را بیش از پیش فراهم نموده است. زیرا که «جهانی شدن فرایندی

اجتماعی است که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده‌ای از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند.» (واترز، ۱۳۷۹: ۱۲) سیاست در عصر جهانی شدن مبانی فلسفی و ایدئولوژیک خود را از کف داده و بیشتر تبدیل به امری جامعه شناختی شده است. (شاگری، ۱۳۸۱: ۱۰۲) حتی در دوره جهانی شدن اتحاد و ائتلاف های نظامی دو جانبه‌ای نیز که در دوره جنگ سرد منجر به بی‌ثباتی منطقه‌ای می‌گردید زیرسؤال رفته و جای آن را اتحادها و ائتلاف‌های چندجانبه گرفته‌اند. لذا در عصر جهانی شدن تعارضات لزوماً با هویت همراه نیستند به گونه‌ای که هویت در خودش تعریف می‌شود. (قوام، ۱۳۸۲: ۴۳)

یکی از نظریات موثری که تلاش می‌کند دو دوره جنگ سرد و پساجنگ سرد را از هم بازشناسد، نظریه پایان تاریخ است و موثرترین بیان در خصوص «پایان ایدئولوژی» توسط «دانیل بل» مطرح شد. بر اساس نظر وی، پس از پایان جنگ جهانی دوم، فاشیسم و کمونیسم به مانند سرمایه‌داری آن جاذبه رقابتی را به عنوان ایدئولوژی را نداشتند. همچنین نظر فوکویاما از «پایان تاریخ» این بود که عمر تاریخ عقاید و ایدئولوژی‌ها به پایان رسیده است و در سراسر جهان یک اجماع کلی در خصوص پذیرش نظامهای دموکراسی، لیبرالیستی و اقتصاد بازار بوجود آمده است. به عقیده وی در پایان تاریخ و در جهان مبتنی بر نظام های دموکراتیک منازعات روبه کاهش و پایان می‌رود هر چند که فوکویاما معتقد است که در پایان تاریخ و در جهان مبتنی بر نظام دموکراتیک تنازعات روبه کاهش و پایان می‌گذارد اما در جوامع حاشیه [جهان سوم] احتمال تداوم جنگ‌ها هنوز وجود دارد.

بر اساس عقیده برخی صاحب نظران پایان ایدئولوژی‌ها، دیگر ایدئولوژی‌ها با دنیای جدید تناسبی نداشته و نقش خود را بیش از پیش از دست داده و تبدیل به مقوله زایدی گردیده است. (البته اندیشه پایان ایدئولوژی برای تمام جوامع بشری به طور یکسان نمی‌باشد، لذا جهان سوم و کشورهای غیر صنعتی همچنان برای مدتها تا رسیدن به وضع مشابه با جوامع غربی، شاهد رشد و شکوفایی ایدئولوژی‌ها خواهند بود.)

البته بر اساس نظر نولیرال ها، تغییرات فرهنگی در جوامع اسلامی مستلزم زمان و فرایند ملت‌سازی است که بالطبع امری آرام و تدریجی خواهد بود. در این فرایند به تدریج از طریق

تغییر ذاتقه ها، هنجارها و ارزشها، آمال و آرمانها با افزایش تعامل، ارتباط و درهم تنیدگی و به کارگیری ابزار قدرت نرم افزاری، سنتها و ارزشهای مانده از گذشته درمیان جوامع اسلامی (آنها) به ارزشها و معیارهای لیبرال دموکراسی (ما) تغییر می‌یابند. (حسینی ۱۳۸۳: ۱۱۸). اما «ترنس بال» و «ریچارد دگر» در انتقاد از نظریه پایان تاریخ معتقدند که به چهار دلیل می‌توان گفت که ایدئولوژی نمی‌تواند پایان پذیرد و از بین نخواهد رفت: نخست اینکه، بحث پایان ایدئولوژی قبلا در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی از جانب پژوهشگران مطرح شده اما با شکست روبه‌رو شده است. همچنانکه دانیل بل در سال ۱۹۶۰ گفته بود «امروز در جهان غرب در بین اندیشمندان نوعی هم‌نواپی درباره مسائل سیاسی وجود دارد: پذیرش دولت رفاه، خواستنی بودن قدرت غیر متمرکز، نظامی از اقتصاد مختلط و نظام چند حزبی (گنرت‌گرایی سیاسی). به این معنا عصر ایدئولوژی هم به پایان رسیده است.»

دوم آنکه پس از سقوط مارکسیسم - لنینیسم اختلافات باقیمانده به آن اندازه است که تا مدتها ستیز ایدئولوژیک را زنده نگه دارد. هر چند که شاید این ستیز نسبت به گذشته از شدت کمتری برخوردار باشد.

سوم اینکه آن گونه که «دانیل بل» و دیگران پیش بینی کرده‌اند، پایان ایدئولوژی نیست بلکه با پیروزی یک ایدئولوژی خاصی که لیبرالیسم مورد نظر فوکویاما می‌باشد، روبه‌رو هستیم. به عبارتی با ستیز ایدئولوژیک روبه‌رو هستیم اما خود ایدئولوژی از بین نمی‌رود. چهارم آنکه بحران‌ها تا مدت‌ها با ما خواهند بود. بحران‌هایی مانند مسائل زیست محیطی و بحران انرژی واکنش‌های سیاسی را اقتضاء می‌کند و این واکنش به احتمال زیاد ایدئولوژیکی خواهد بود. (بال و دگر، ۱۳۸۶: ۴۱۱-۴۱۳)

۲. عملکرد بنیادگرایی دینی در دوران پساجنگ سرد

شاید یکی از ضعفهای نظریه پایان تاریخ فوکویاما این باشد که پس از طرح این نظریه، جهان شاهد شکل‌گیری و گسترش نیروهای ایدئولوژیکی توانمند و موثری بوده است. و بدون تردید ایدئولوژی‌های اسلامی از مهمترین رقبای ایدئولوژیکی مکاتب لیبرالیستی می‌باشد. از نظر برخی استراتژیستهای غربی همانند لوتواک و تیلور، روابط مستقل میان جهان اسلام

و غرب، مبتنی بر کشمکش خواهد بود. لوتواک معتقد است که جهان اسلام، حوزه تندروری و نظامی گری است و ممکن است همسایگانش را مورد هجوم قرار دهد، منازعه میان جهان غرب و جهان اسلام، جایگزین منازعه اتحاد شوروی و جهان غرب خواهد شد، بویژه آنکه اغلب کشورهای اسلامی با نفوذ فرهنگی غرب مخالفند و حتی تعدادی از آنها شدیداً تندرو هستند. (الموصلی، ۱۳۷۸: ۳۲) و می‌توان از بنیادگرایی اسلامی به عنوان وزنه‌ای ایدئولوژیک در برابر لیبرالیسم غرب از یاد نمود، چرا که بازگشت به آموزه‌ها و تعالیم مذهبی به ویژه آموزه‌های اسلامی پدیده‌ای است که در دو الی سه دهه آخر قرن بیستم به عنوان پدیده‌ای جدید مورد توجه قرار گرفته است. «ریچارد نیکسون پیشتر در کتاب «فراتر از صلح» گفته بود که مذهب قرن‌ها محرک انسانها بوده و توانسته قلوب پیروان خویش را تسخیر کند، درحالی که دولت از انجام این کار عاجز است.» (نظرآهاری، ۱۳۷۵: ۴۸۰) اندیشمندانی که بر این باور هستند که بنیادگرایی دینی را می‌بایست به مثابه یک ایدئولوژی به شمار آورد، عقایدشان براین باور استوار است که دین پیوندی ناگسستنی با قانون و سیاست دارد و بازتاب آن در تلاش‌هایی است که در جهت تجدید حیات و بازسازی کامل جامعه است. لذا «تمایز بنیادگرایی [از سایر ایدئولوژی‌ها] در این است که عقاید دینی را نه به عنوان یک وسیله دفاع یا شاخ و برگ دادن به آیین‌های سیاسی، که به مثابه ماده اصلی خود تفکر سیاسی می‌داند.» (هیوود، ۱۳۸۶: ۵۰۱) لذا بر اساس بنیادگرایی، عوامل سیاسی و مذهبی اسلام در وضعیت در حال تجدید می‌باشد. این حیات ابتداء در عمق و جدان آغاز گردیده و سپس در زندگی مردم و نظریات و دکترین‌ها آشکار گردید. بنابراین اسلام یک وضعیت مداوم از تغییرات و پیشرفت مسلمانان متعهد به انجام یک انقلاب مداوم برای تغییر شرایط می‌باشد. (Jabbour, 1994: 81-82)

«توین بی» در کتاب «تمدن در بوته آزمایش» در خصوص تعارض دو تمدن اسلام و غرب پیشتر گفته بود «پان اسلامیزم خوابیده است. با این حال ما باید این امکان که اگر پرولتاریای جهان غربی بر ضد سلطه غرب به شورش برخیزد و خواستار یک رهبری ضد غربی شود، این خفته بیدار خواهد شد. بانگ این شورش ممکن است در برانگیختن روح نظام اسلامی، حتی اگر این روح به قدر خفتگان در خواب بوده باشد، اثری روحی محاسبه ناپذیری داشته باشد. زیرا ممکن است پژواک‌های یک عصر قهرمانی را منعکس نماید.» (مهاجرانی، ۱۳۷۷: ۳) به هر

جهت با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اندیشه و ایدئولوژی کمونیسم با زمینه هایی که از قبل فراهم شده بود، ظهور اسلام سیاسی و بنیادگرایی مذهبی به عنوان هویت جدید و منبعی هویت‌ساز پا به عرصه معادلات جهانی گذاشت.

گراهام فولر و یان لسر در کتاب احساس محاصره در خصوص کشورهایی که بیشترین زمینه را برای ظهور قدرت اسلام‌گرایی دارند کشورهایی می‌دانند که از شرایط زیر برخوردار باشند: «نخست، کشورهایی که از رشد جمعیت بالایی داشته، پاسخگوی نیازهای جوامع بزرگ شهری خود نیستند. دوم، کشورهایی که شرایط عمومی زندگی شهروندان آنها به علت وجود فساد فراگیر در سطح پایینی است. سوم، کشورهایی که دولت‌های آنها اکثر عناصر جناح سیاسی مخالف را حذف کرده و در نتیجه، اسلام‌گرایان هیچ رقیبی ندارند. چهارم، کشورهایی که دولت‌های آنها حداکثر توان خود را برای درهم شکستن قدرت اسلام‌گرایان به کار برده و در نتیجه، به تضادها دامن زده، مشکل را هر چه پیش تر تشدید کرده‌اند. پنجم، کشورهایی که در آنها اسلام‌گرایان در نزد افکار عمومی به تنها جناح مخالف مشروع تبدیل شده‌اند.» (فولر و لسر. ۱۳۸۴: ۳۰۱)

اما در خصوص علل رشد اسلام‌گرایی در سه دهه آخر قرن بیستم می‌توان مواردی چند را در نظر گرفت که عبارتند از: اول، ناکامی رهیافتهای پوزیویستی و ناکامی علوم و تکنولوژی در پاسخگویی به نیازهای جامعه بشری. دوم، شکست اعراب در جنگ ۱۹۷۳ با اسرائیل موجب توجه به جریانات اسلام‌گرایی که در جهت نوعی پاسخ به‌حقارت‌های ناشی از شکست در جنگ مذکور بود. سوم، وقوع انقلاب اسلامی در ایران و افزایش انگیزه در بین جریانات، جوامع و گروه‌های اسلامی و چهارم، افول کمونیسم و سقوط شوروی.

شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به عقاید سوسیالیسم حاکم در کشورهای عربی ضربه محکمی وارد نمود و فضای مناسبی را برای رشد بنیادگرایی اسلامی فراهم ساخت که خلاء ناشی از ناتوانی سوسیالیسم را برای ادامه مبارزات خود پر نماید.

از سویی دیگر وقوع انقلاب اسلامی ایران، مقاومت فلسطینیان در برابر اسرائیل و مقاومت مجاهدان افغان در برابر نیروهای مهاجم شوروی بیش از پیش باعث شدند که بر اسلام و گروه‌های اسلامی به عنوان یک عامل تاثیر گذار بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. در الجزایر

پیروزی جبهه نجات اسلامی که ۵۵ درصد آرای انتخاباتی را بدست آورد یک پیروزی برای اسلامگرایان در صحنه نظام منطقه‌ای و حتی بین‌المللی محسوب می‌گردد. در تونس در ۱۹۸۹ حزب اسلامی «النهضة» بوجود آمد. هر چند که دولت اجازه نداد که لفظ اسلام به آن اضافه شود. اما در مصر الازهر به عنوان یک نهاد مذهبی نتوانست نقش جدی و موثری در تجدید حیات جنبش اسلامی ایفا نماید. اما در کشورهای آسیای شرقی همچون اندونزی، مالزی و برونئی هر چند اسلام در زمینه‌های غیرسیاسی نظیر مسائل آموزشی، جمع‌آوری کمک‌های خیریه و خمس و زکات و افزایش تعداد نمایندگان مسلمان در مجلس موفق بوده است اما در سطح مبارزات سیاسی چندان موفق نبوده‌اند. در نهایت اینکه با وقوع انقلاب اسلامی رابطه فرهنگ، سیاست و اقتصاد دستخوش یک دگرگونی شد. پس از دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی موضوع جهانی شدن اسلام که این فکر برخاسته از انقلاب اسلامی ایران بود، موجب تعامل تعارض گونه‌ای با فرهنگ غرب گردید. بیداری نهضت‌های اسلامی باعث گردید که سیاستمداران نئولیبرال و نومحافظه کار غربی بویژه نومحافظه کاران آمریکایی به این مساله معطوف گردد که اصولا اسلام و فرهنگ بومی مردم مسلمان به عنوان مانعی اساسی در برابر سیاستهای هژمونستی آنها محسوب می‌گردد. همچنین اضمحلال کمونیسم و شکست ایدئولوژی‌های منتسب به آن وعدم پاسخگویی آنان به نیازهای جامعه بشری، فرصت مناسبی برای گسترش ایدئولوژی‌های اسلامی فراهم گردید. شکست سوسیالیسم باعث برجسته شدن بنیادگرایی دینی به عنوان ایدئولوژی سیاسی در اواخر سده بیستم گردید، چرا که با توجه به شکست سوسیالیسم در برآورده ساختن آمال اجتماعی و اقتصادی توده‌های مردم، بنیادگرایی دینی با طرح مسائل عدالت خواهی و ظلم‌ستیزی و طرح حمایت از اقشار و طبقات فقیر و محروم جوامع انسانی توانست جای ایدئولوژی‌های مبتنی بر سوسیالیسم را بگیرد. هر چند که نباید در رشد اسلام‌گرایی از ناکامی رهیافت‌های پوزیویستی و بی‌اعتمادی به پیشرفت علوم و تکنولوژی در دهه ۱۹۶۰ غافل بود.

امروزه دین در قالب بنیادگرایی به مهم‌ترین منبع هویت‌سازی در جهان تبدیل شده است. بنیادگرایان وضع موجود را نامطلوب دانسته و تصویری ناپسند از آن دارند. آنها با انتقاد از اوضاع فرهنگی جهان سعی بر جبهه‌گیری و مخالفت با آن را دارند و سعی به چالش کشیدن

تجددگرایی و ارزش‌های حاکم بر آن را دارند. بر اساس ایدئولوژی‌های بنیادگرایانه اسلامی اولین گام، مبارزه و جهاد علیه فرهنگ فاسد بیگانه است و پس از پاکسازی جهان اسلام از وجود فرهنگ غرب آنگاه نوبت اصلاح سرزمین‌های غیراسلامی می‌باشد و این اسلام است که به تمامی انسانها یک هویت واحد می‌بخشد.

بنیادگرایی دینی به دنبال شکلی از هویت است و بدون تردید آنان به دنبال «دگر» دشمن و خطرآفرین می‌باشد. چرا که بر اساس وجود یک «دگر» تهدیدآمیز است که می‌توان به یک احساس هویت جمعی تقویت شده و مخالفتجو رسید. همچنین از آنجا که جهان بینی بنیادگرایی دینی به تفکیک دنیای شر و خیر، نور و ظلمت معتقد است. لذا اقدام خود را به عنوان اراده خداوند می‌دانند که می‌بایست در جهت حذف مظاهر بدی، فساد و شراقدام شود. و از آنجا که بنیادگرایان به یک سری ارزشها و هنجارهای ثابت معتقد هستند که از جانب خداوند مقرر و وضع شده، لذا در جهت حفظ، گسترش ارزش‌ها و عقایدشان، جنگ‌های خود را در قالب جنگ‌های مشروع تعریف و تبیین می‌نمایند. شاید یکی از علل برخورداری از ماهیت جزم‌گرایانه این باشد که در بیشتر موارد از نص کتابهای مقدس سرچشمه گرفته است.

تقریباً تمامی اسلام‌گرایان به استثنای اندکیبه روش‌های اصلاح‌گرایانه نمی‌اندیشند و معتقدند که دین خدا تحریف شده است و وظیفه برپایی و حاکمیت دوباره‌آن بر دوش شان سنگینی میکند. (السید، ۱۳۸۳: ۳۲)

چریل بنارد در خصوص وظیفه جهاد از دیدگاه اسلام به نقل از «کرین» می‌نویسد: اسلام نه به خاطر انتقام از دشمنی‌های گذشته و میل برای مرهم نمودن بر غرور زخم خورده اش و یا به خاطر میل به باز پس گرفتن ثروت و سرزمین‌هایش نه تنها با غرب بلکه باهیچ کس دیگری سرعناد و مخالفت ندارد. جنگ فقط برای یک هدف است و آن استقرار تمام عیار دین اسلام است... جهاد سه ویژگی دارد. اولین ویژگی، بدست آوردن اعتقاد راسخ و از بین بردن تمامی شک‌ها و پندارهای غلط... دومین ویژگی... آزادسازی سرزمینهای مسلمانان از کنترل دشمنان اسلام... ویژگی آخر مبارزه برای باز کردن مسیری برای استقرار حکومت الله در سرزمین کفار است. (بنارد، ۱۳۸۴: ۴۰-۴۱)

همچنین بنیادگرایی دینی ضمن تاکید بر گذشته با نوگرایی در حال ستیز می‌باشد. بنیادگرایی

اسلامی براساس آموزه‌های سنتی خود گرایش به جهانشمولی دارد. لذا نه تنها به به دنبال دوری جستن از فرهنگ غربی بوده بلکه خود را در مقابل جهانی شدن غرب قرار داده و بر علیه آن مقاومت و مبارزه می نماید. «از آنجا که مذاهب معمولاً صاحب فرهنگ تک‌بعدی و در عین حال مدعی خودکفایی هستند، لذا در برخورد با فرهنگ‌های چندبعدی نوعی تعارض بنیانی به وجود می‌آید.» (هرمیداس باوند، ۱۳۷۷: ۲۸)

اما این تفسیر از بنیادگرایی می‌تواند قابل نقد باشد. زیرا بنیادگرایی دینی هرچند به عنوان یک گزینه دارای جنبه سنتی باشد، اما از ابعاد نوینی برخوردار است. و مشخصه رابطه بنیادگرایی با نوگرایی در نوعی احساس نفرت توأم با حسادت نسبت به دنیای نوین می‌باشد. به عبارتی بنیادگرایان دینی در عین ستیزش با جهان خود، ارائه کننده نظریات جدیدی می‌باشد و این نکته شاید یکی از تفاوت‌های موجود بین بنیادگرایی دینی و سنت‌گرایی باشد.

«درحالی که بنیادگرایی، افراط می‌باشد و گاهی آشکارا حالت انقلابی دارد. سنت‌گرایی دلالت بر این اعتقاد دارد که نهادها و روش‌های موروثی، به ویژه آنهایی که از تاریخی طولانی و مستمر برخوردارند، بهترین رهنمود برای رفتار بشر است. در واقع بنیادگرایی هیچ وجه اشتراکی با سنت‌گرایی ندارد، زیرا هوادار تفاسیر نوین از آموزه‌های دینی بوده و خواستار تجدید حیات کامل اجتماعی است.» (هیوود، ۱۳۸۶: ۵۱۲) سازگاری بنیادگرایان با نوگرایی، صرفاً یک کردار متظاهرانه نیست، بلکه آمادگی آنان برای پذیرش تکنولوژی، علم، دستگاه دولت نوین، و حتی سلاح‌های هسته‌ای، نشانگر همدلی آنان با روح نوگرایی و ارج نهادن به خردگرایی «این دنیایی» استیجای آن که در عرفان «آن دنیایی» غرق شوند. به طور مثال، علاقه اولیه در ایران به فکر «علم اسلامی» به سرعت جای خود را به پذیرش علم رایج و نهایتاً علم غربی داد. (هیوود، ۱۳۸۶: ۵۱۳) می‌توان گفت دو اصل امتزاج دین و سیاست و روحیه ستیزه جویی از مهمترین اصول بنیادگرایی دینی محسوب می‌شود.

جریان‌ات اسلام‌گرا با این نگرش که اسلام جهانشمول است و هیچ گونه مرز جغرافیایی برای پیروان خود نمی‌شناسد از این قابلیت برخوردار بودند که بتوانند با پی ریختن یک نظام سیاسی، حقوقی و اقتصادی به عنوان یک قدرت تاثیرگذار جهانی این خلاء ایجاد شده را پر نمایند، با توجه به اینکه بخش اعظم نفت جهان در اختیار کشورهای مسلمان قرار دارد که این

ماده حیاتی می‌توانست به عنوان یک برگ برنده برای آنان محسوب گردد. اگر بنیادگرایی اسلامی برای کشورهای اسلامی هیچ دستاورد مثبتی به همراه نداشت اما برای ایالات متحده، حداقل یک دستاورد مهم و مثبت به همراه داشت و آن چیزی نبود جز ایجاد یک هویت جدید متعارض و پرخاشگر در برابر غرب که بهانه‌های لازم برای ایالات متحده برای نفوذ نه تنها در خاورمیانه بلکه در بسیاری از نقاط جهان به منظور رفع خطرات و تهدیدات ناشی از بنیادگرایی اسلامی را فراهم کرد و اوج این خدمت رسانی بنیادگرایی اسلامی به غرب و ایالات متحده را می‌توان در حمله ۱۱ سپتامبر به برج‌های دو قلو دانست. چرا که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر گفتمان‌های هویتی و فرهنگی در غرب وارد مرحله جدیدی گردیده و زمینه اهمیت این گونه گفتمان‌ها بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. سخنان بوش پس از حمله به افغانستان در مبارزه با تروریسم که «دیگران یا با ما هستند یا ضد ما» و یا اینکه زمانی که جرج بوش از «محور شیطانی» نام می‌برد، در حقیقت با استعمال واژه شیطان که در قاموس مذاهب و ادیان متداول است به نحوی مسائل فرهنگی؛ مذهبی و هویتی را مطرح می‌سازد. و یا استفاده برلوسکونی نخست‌وزیر وقت ایتالیا از عبارت «جنگ‌های صلیبی» خود حاکی از یک نگاه هویتی به مسائل بین‌المللی بویژه مسائل امنیتی می‌باشد. براساس اینگونه رویکرد، ارزشها و هنجارهای دیگران نیز تهدیدآمیز قلمداد گردیده و مسائل هویتی و فرهنگی و دینی در مرکز ثقل و محوریت مسائل امنیتی قرار می‌گیرد. به عبارتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهان غرب و در راس آن ایالات متحده آمریکا به دنبال پر کردن خلاء ایدئولوژیک تهدیدزا برآمده و سعی بر این دارد که با مطرح ساختن جریان‌های اسلامی، این خلاء ناشی از فروپاشی شوروی را با قرار دادن اسلام سیاسی و یا اسلام رادیکال پر نماید. «برخی از هواداران قبلی مهارجنگ سرد، برای ایجاد نوعی اختلاف، به جای تقسیم بندی شرق - غرب، به تجدید حیات مذهبی متوسل شده‌اند. این نظریه معتقد است که «برخورد تمدن‌ها» جانشین تعارض میان دولت‌ها و ملت‌ها به عنوان مضمون اصلی سیاست‌های جهانی می‌شود.» (آرتشولت، ۱۳۸۲: ۲۲۱) و به نظر می‌رسد برخی اسلام‌گرایان با پذیرش این نکته و قبول این باور که در واقع جانشین کمونیسم در برابر غرب هستند، در این داستان با غربی‌ها ناخواسته هم صدا شده‌اند.

«در گزارش ۱۹۹۱ رییس جمهور آمریکا به کنگره آمده است که پس از سقوط امپراطوری

شرق دیگر منافع ملی و امنیت این کشور از سوی یک ابرقدرت اتمی تهدید نمی‌شود. هم اکنون، تهدید جدی نسبت به منافع و امنیت ملی آمریکا عبارت است از: بنیادگرایی، قومیت‌گرایی (ملی‌گرایی در اروپا) و تشنجات منطقه‌ای.» (نظرآهاری، ۱۳۷۵: ۴۸۴)

بنا به برخی نظرات، پایان جنگ سرد باعث گردید که غرب و در راس آنها ایالات متحده را به سوی یافتن دشمن جدیدی سوق دهد تا بتواند خلاء ناشی از فروپاشی شوروی و کمونیسم را پر نماید. بنابراین بنیادگرایی اسلامی می‌توانست بهترین گزینه برای پر کردن خلاء ایجاد شده باشد.

«پاتریک بوکاتان در این خصوص می‌گوید: برای بعضی از آمریکایی‌ها جستجوی دشمنی جدید برای غرب که بتواند پس از مرگ کمونیسم قدرت و توانشان را در ارتباط با آن به کار گیرند، اسلام بهترین انتخاب است، اما اعلام اسلام به عنوان دشمن ایالات متحده اعلام جنگ سرد دومی است که به هیچ وجه معلوم نیست مانند جنگ سرد اول با موفقیت آمریکا پایان یابد.» (نظرآهاری، ۱۳۷۵: ۴۸۵)

بر این اساس نظریه برخورد تمدن‌ها از این جهت که تلاشی برای ایجاد قطب بندی‌های جدید و در نهایت تعریف منافع ملی براساس «هویت» می‌باشد می‌تواند نظریه‌ای واقع بینانه باشد. زیرا براساس این رویکرد ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد نیازه یک «دگر» دارد. بنابراین بی‌جهت نیست که در بسیاری از محافل و رسانه‌های غربی سعی می‌شود از اسلام بویژه بنیادگرایی اسلامی به عنوان دشمن جدید بعد از کمونیسم تلقی گردیده و از آن به عنوان برهم زننده صلح، ثبات و امنیت بین‌المللی یاد شود.

در سال ۱۹۹۳، لارنس پاپ، مسئول هماهنگ کننده قانون ضد تروریسم در یکی از جلسه‌های مجلس سنای آمریکا عنوان نمود: «در بیست سال پیش ناسیونالیسم سکولار در جهان عرب، به عنوان یک ایدئولوژی مطرح و برتر بود، اما در حال حاضر ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی آن را پوشش داده است.» (Hearing of the Senate Judiciary Committee, 1993: 1994)

تقابل‌گرایان در آمریکا تهدید کمونیست و تهدید اسلام را مشابه یکدیگر ترسیم می‌کنند، همانند کمونیسم، احیاءگرایی اسلامی نه فقط یک ایدئولوژی رسمی دعوت کننده به دین است بلکه تجدید نظر طلب نیز است. (جرجیس، ۱۳۸۲: ۵۵)

۳. ضعف بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک ایدئولوژی رقیب در برابر غرب

پایان جنگ سرد در کنار گسترش وسعت عمل وسایل ارتباط جمعی و افزایش سطح آگاهی های مردم باعث افزایش سطح توقعات و انتظارات مردم شده است، به گونه‌ای که دیگر اکثر مردم جوامع بشری حاضر نیستند از آزادی و داشتن حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، توسعه اقتصادی، ثبات و امنیت و رفاه و آسایش، بخاطر ایدئولوژی‌ها و آرمان‌های غیرعملی و خیال پردازانه سیاستمداران خود بگذرند. به گونه‌ای که پس از پایان جنگ سرد به معنای پیروزی تفکرات نئولیبرالیسم یاد شده است، تفکری که پایه اصلی آن بر همکاری‌های روبه فزاینده و پیچیده اقتصادی و سیاسی استوار است.

با این اوصاف در شرایط فعلی نظام بین‌الملل، چنین ایدئولوژی‌های سیاسی نمی‌توانند به عنوان ابزاری موثر و کارآمد محسوب گردند. آنچه که امروزه مورد توجه است و منطق وجودی نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد، اقتصاد و ارتباطات است. حتی سازمان‌هایی مانند اوپک با وجود اختلافاتی که بین اعضای آن وجود دارد باز هم کارآمدتر از ایدئولوژی‌های سیاسی و مذهبی هستند. لذا ایجاد جامعه جهانی اسلام نمی‌تواند به آسانی امکان پذیر باشد. (سریع القلم ۱۳۷۹: ۱۲۵)

هر جریان ایدئولوژیکی برای موفقیت، علاوه بر مهیا بودن شرایط زمانی بایستی از امکانات و توانمندی‌هایی برخوردار باشد، قدرت اقتصادی و اصل خود بسندگی، قدرت نظامی، قدرت فرهنگی و قدرت سیاسی از جمله عناصر تشکیل دهنده موفقیت یک ایدئولوژی هستند. حتی دولت شوروی با تمامی قدرت نظامی و سیاسی خود اما به جهت ضعف قدرت فرهنگی و اقتصادی نتوانست موفق باشد. چین نیز وضعی بهتر از شوروی نداشت و تغییرات خود را زودتر از شوروی در قالب برنامه‌های اصلاحی پیاده نمود. تنها ایالات متحده آمریکا و غرب است که با پشتوانه محکم قدرت اقتصادی، مالی، نظامی، فرهنگی و سیاسی توانسته‌اند از ایدئولوژی لیبرالیستی حمایت نمایند. اما جریانات اسلامی و کشورهای حامی بنیادگرایی اسلامی از آن میزان توانمندی و قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی و هویت‌سازی در جهت حمایت از ایدئولوژی خود برخوردار نمی‌باشد. «همان طور که پارکین به صراحت می‌گوید: نظام ارزشی، بدون پشتوانه قدرتی نهادینه، قادر به نشر و پایداری نخواهد بود. (نقیب‌زاده و زرومی، ۱۳۸۲: ۶۵). لذا بررسی نقش

قدرت و عناصر آن که به زعم برتراند راسل در علوم اجتماعی همان مفهوم انرژی در علم فیزیک را تداعی می‌کند به عنوان مهمترین عاملی است که باید در مطالعه منافع ملی مورد توجه قرار بگیرد. (راسل، ۱۳۶۱: ۱۲) و امروزه در نظام بین‌الملل کشورها تلاش می‌کنند که به سطحی از قدرت دست یابند که بتوانند رفتار دیگر بازیگران را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار دهند. «کار می‌گوید فکر سالم باید بین خواست و واقعیت موازنه‌ای برقرار کند.» (مقتدر، ۱۳۷۰: ۴۱)

اما علل ناکامی رشد بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک ایدئولوژی رقیب در برابر نظام سرمایه‌داری و فرهنگ غربی رامی‌توان در موارد ذیل مشاهده نمود: اول، عدم برخورداری از توان و شرایط لازم برای هویت‌سازی. دوم، عدم برخورداری از قدرت لازم رسانه‌ای و فرهنگی. سوم، عدم برخورداری از قدرت لازم سیاسی. چهارم، عدم برخورداری از قدرت لازم نظامی، و پنجم، عدم برخورداری از قدرت لازم اقتصادی. در زیر هر یک از این موارد بررسی بیشتری می‌شود.

الف. عدم برخورداری بنیادگرایی اسلامی از توان و شرایط لازم برای هویت‌سازی

بنیادگرایی اسلامی از آنجا که بیشتر محصول ناکامی دولت‌های جهان سوم بوده است، در نتیجه فاقد برنامه ریزی و کارکردهای جهانی در جهت ایجاد هویت‌سازی می‌باشد.

با فروپاشی شوروی، غرب از این فرصت استفاده کرد و اسلام بنیادگرا را به عنوان دشمن اصلی غرب، دموکراسی، لیبرالیسم و بشریت مطرح نمود. (ذاکریان، ۱۳۸۰: ۱۰۵) و این حقیقتی محض است که بنیادگرایی اسلامی به عنوان یک بازیگر فعال در عرصه بین‌الملل به میزان بسیار زیادی مبادرت به هویت‌سازی نموده است و خود را در برابر غرب به عنوان یک «دگر» متخاصم نشان داده است، اما این مساله را نیز ناپستی از نظر دور نگه داشت که بنیادگرایی اسلامی بدون شک از یکسری ضعف‌های عمده نسبت به کمونیسم جهت هویت‌سازی برخوردار است و اینکه اگر کمونیسم از یک مرکزیت نسبتاً ثابت در دل اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بود، اما بنیادگرایی اسلامی از این مرکزیت برخوردار نمی‌باشد. امروزه کشورها و جریان‌های در قالب بنیادگرایی اسلامی مطرح می‌باشند که بسیاری از آنها یکدیگر را قبول نداشته و حتی در تعارض شدید با یکدیگر به سر می‌برند. مثلاً نمی‌توان بین بنیادگرایی شیعه ایرانی، بنیادگرایی وهابیتو یا بنیادگرایی که در برخی از مناطق شمال آفریقا و مناطق مختلف خاورمیانه وجود دارد

تمامی آنها را در چارچوب یک هویت مشترک قرار داد. «اگر جنبش احیای اسلامی را به صورت یک درونداد در نظام کشورهای مسلمان در نظر بگیریم، برونداد آن از هر کشوری به کشور دیگر تفاوت دارد. این به خاطر مجموعه عواملی است که در فرایند عمل سیاسی آن کشور که متأثر از فرهنگ، موقعیت جغرافیایی و تاریخی و نظایر آن می باشد، تاثیر می گذارد.» (نظرآهاری، ۱۳۷۵: ۴۹۳) حسن ترابی، رهبر اخوان المسلمین و پشتیبان قدرتمند رژیم نظامی هوادار اسلام گرایان در سودان نیز خود را از جمهوری اسلامی ایران دور کرده است، وی از دستور کار سیاسی اجتماعی ایران انتقاد می کند و آن را بسیار انتزاعی و تجریدی و گاه اشتباه میداند. (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۳۹) حتی ظهور نیروها و جنبش های بنیادگرای اسلامی در خلیج پارس را نمی توان محصول انقلاب اسلامی ایران دانست.

در عصر جهانی شدن دیگر وجود یک دشمن جدید برای ایجاد هویت کافی نیست. به همین جهت در فردای فروپاشی نظام دو قطبی و پایان جنگ سرد، جهان اسلام نتوانست برای بسیاری از دولت های غربی (از جمله امریکا) نقش شوروی را به عنوان یک دشمن ایفا کند. زیرا در دوران مزبور چالش های شوروی حاصل عملکرد های هویتی بود. به گونه ای که دولت مزبور هویت سازی و ایجاد معنا را هم در بعد ایدئولوژی، اجتماعی و فرهنگی و نیز ابعاد ژئواستراتژیک و سیاسی انجام می داد. در شرایط جهانی شدن به واسطه هویت پیچیده کشورها و به عبارتی چندگانگی هویت، دشمنی وجود ندارد که بتواند به اندازه کافی این وظایف را انجام دهد. در برخی از موارد دشمنان به اصطلاح جدید که دارای کارکردهای جهانی نمی باشند امکان دارد باعث رعب و وحشت شوند، ولی قادر به هویت سازی جدید نیستند. (قوام، ۱۳۸۲: ۴۲) به عبارتی هویت های جدیدی که امروزه تحت عنوان بنیادگرایی همچون بنیادگرایی اسلامی از آن یاد می گردد بیشتر محصول ناکامی دولت های جهان سوم در شکل بخشیدن به پروسه دولت- ملت سازی بوده است. هویت هایی که به جهت استیلای رئالیسم فرصت مطرح شدن و عرض اندام در صحنه نظام بین الملل به عنوان یک بازیگر فعال پیدا نکرده بودند. لذا با فروپاشی نظام دو قطبی این فرصت برای آنان به نحوی پیدا شد که بتوانند از حاشیه به متن آمده و نقش یک بازیگر فعال را بازی نمایند. لذا نمی توان گفت که این لایه های زیرین از کارکردهای جهانی برخوردار باشند. «هر چند که بسیاری از این گروه ها، ایده های فراملی دارند و در داخل یک کشور نمی گنجند. با

این حال، بنیادگرایی از آنجا که بیشتر خصلت سلبی دارد تا ایجابی در مورد آینده آن تردید وجود دارد. «(قوام، ۱۳۸۲: ۳۱۵) در عین حال یکی از محدودیت های بنیادگرایی این است که سرشت ساده و تعمیر شده آن، مانع از آن می شود که بتواند به مسائل پیچیده یا راه حل های کامل بپردازد. بنیادگرایی مانند ایران، که فاقد یک برنامه سیاسی می باشند، ناگزیر شده اند که از سنت های سیاسی موجود خوشه چینی و استقراض کنند، و در هیچ جا، جنبش بنیاد گرا و رهبران آنها نتوانسته اند یک شکل منسجم را ایجاد نمایند.

بر اساس آموزه های پیامبر (ص) و مسلمانان در طول قرن ها، اسلام به عنوان بهترین سیستم اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، حقوقی و سیاسی بر روی زمین می باشد، اما هنوز مسلمانان در اطراف خود شاهد شکاف عمیقی بین اسلامی که هست و آنچه باید باشد. (Jabbour, 1994: 83)

ب. عدم برخورداری بنیادگرایی اسلامی از قدرت لازم رسانه ای و فرهنگی

یکی از ابزارهای گسترش و اشاعه یک ایدئولوژی برخورداری از قدرت تبلیغاتی و بهره برداری از وسایل متعدد و پیشرفته وسایل ارتباط جمعی می باشد و این امر از یکسو نیازمند برخورداری از توان علمی و توان مالی می باشد. اما این در حالی است که بسیاری از جوامع اسلامی به جهت عدم برخورداری از پیشرفت علوم در زمینه سیستم های ماهره ای و وسایل ارتباط جمعی و همچنین به جهت توان کم مالی به هیچ وجه در حد و اندازه های قدرت رسانه ای غرب بویژه ایالات متحده و دنیای غرب قرار ندارند. لذا در جهان امروز که مبتنی بر وابستگی متقابل است، تعاریف کلاسیک سلطه نظامی یا سیاسی کاربرد و اهمیت خود را از دست داده است، لذا امروز داشتن قدرت سلطه تنها در داشتن ابزار نظامی خلاصه نمی شود، بلکه در اختیار داشتن وسایل ارتباط جمعی، و رسانه ها و شبکه های اطلاعاتی و ارتباطی بیش از پیش حائز اهمیت است، و با توجه به اینکه حداقل دستاورد انقلاب اطلاعاتی ایجاد تغییرات و تحولات بنیادین از طریق تبلیغات در حوزه های فرهنگی، هویتی و هنجاری می باشد، لذا تبلیغ در هر نظام و مکتب سیاسی و یا الهی از مهمترین ارکان نشر و القاء افکار و اندیشه ها می باشد. اما اینکه تا چه حدی تبلیغات و ابزارهای آن با مقتضیات روز متناسب باشد، مقوله ای دیگر است. در جهان امروز که از آن تحت عنوان «دهکده جهانی» نام برده می شود، و یا سخن از محو هویت های

ملی و قومی و تلفیق آنها با فرهنگ‌های فراملی و یا اختلاط خرده فرهنگ‌ها می‌باشد و ابزارهای تبلیغاتی نظیر سایر تولیدات فرهنگی در حال دگرگون شدن می‌باشد لذا به همان میزان، مخاطبین نیازها و الگوهای جدیدی را دنبال می‌نمایند و هرگونه مقاومت و عدم تحول در ابزارهای فرهنگی و تبلیغاتی، نتیجه‌ای جز انزوا و انفعال به دنبال نخواهد داشت. در ضمن در تبادل فرهنگی و تبلیغی، اصولاً طرفی موفقتر است که بازخور و محصولات بهتر و بیشتری ارائه دهد که بتواند نیازهای روز جامعه بشری را حل و فصل نماید و مورد پسند آنان قرار گیرد. حتی به فرض برخورداری از قدرت رسانه‌ای، میزان تاثیرگذاری بر روی مخاطبین می‌باشد. برای اینکه یک ایدئولوژی بتواند از جانب یک کشور مورد استفاده قرار بگیرد نیازمند این است که ارزش‌ها و هنجارهای آن مورد قبول جمعی از کشورها و جوامع قرار گیرد. اما این در حای است که، بنیادگرایی اسلامی و فرهنگ ناشی از آن تنها مختص جوامع اسلامی بوده و از جذابیتی برای سایر جوامع بویژه جوامع غیر اسلامی برخوردار نمی‌باشد. حتی به جرات می‌توان گفت که محصولات فرهنگی این دسته از جریان‌ها و کشورهای بنیادگرا نه تنها برای برخی از مردم جوامع اسلامی از جذابیت برخوردار نیست، و ارزش‌ها، اصول و هنجارهای آن را قبول ندارند، بلکه گرایش به محصولات فرهنگ غربی در این دسته از جوامع هنوز حرف اول را می‌زند. در نهایت بنیادگرایی اسلامی با راهبردهای تهدیدآمیز و جزم‌گرایانه، نه تنها از مقبولیت جهانی برخوردار نمی‌باشند، بلکه مورد تنفر انزجار جهانی قرار گرفته است.

پ. عدم برخورداری بنیادگرایی اسلامی از قدرت لازم سیاسی

اگر در حال حاضر به وضعیت جوامع اسلامی مشاهده شود نه تنها می‌توان کمترین میزان وحدت را مشاهده نمود، بلکه می‌توان شدیدترین میزان اختلاف نظرها را مشاهده کرد. به عبارتی راختلاف نظر و عقیده در بین خود جوامع اسلامی به مراتب بیشتر از اشتراک نظر بین آنان است و همین امر باعث گردیده که بنیادگرایی اسلامی نتواند از یک مرکزیت ثابت تصمیم‌گیری سیاسی برخوردار باشد. مثلاً درحالی که تلقیات فعلی در ایران به شدت تحت تاثیر فرهنگ سیاسی شیعه می‌باشد، اما زمینه‌های واقعی مقبولیت آن در دنیای اسلام فوق‌العاده محدود است. (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۵۸) در نتیجه چهره اسلام‌یاران برای بقیه جهان، اعم از شیعه، سنی و

غیرمسلمان جذابیت لازم را نداشته است و فقط با تعدیل و ثبت موفقیت در سیاستهای داخلی است که رهیافت ایران می‌تواند در جاهای دیگر خلیج پارس ارتعاشاتی ایجاد کند. (فولر، ۱۳۷۷: ۲۰۳) و یا اینکه درحالی که ایران تشکیل امت واحده اسلامی - حداقل در حد تئوری - ومعارضه با استکبار جهانی، به رهبری آمریکا را دنبال می‌کند، این درحالی است که عربستان رهبری سیاسی جهان اسلام را تعقیب می‌نماید. (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۴۱)

امروزه ریاض و آنکارا در تلاش در جهت تبدیل شدن به تنها قهرمان داستان جهان اهل سنت می‌باشند که البته هر دو دارای دلایل منافع ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک می‌باشند. (Venetis and Evangelos, 2014: 5) حتی می‌توان گفت که تضادی بین ترکیه و عربستان برای رهبری جهان اسلام سنی در حال انجام است و در آینده بیشترافزایش خواهد یافت. در عین حال یک ارتباط نزدیک بین این دو کشور به لحاظ درگیری سنی و شیعه در منطقه وجود دارد. اما در واقع، آنکارا از عربستان سعودی به ایران نزدیک‌تر است (Venetis and Evangelos, 2014: 11)

اگر تا دیروز و گذشته نه چندان دور از اختلاف شیعه و سنی سخن به میان می‌آمد امروزه این اختلاف قدیمی که بیشتر در قالب های تئوریک و نظری قرار داشت؛ جای خود را به تقابل فرهنگی، سیاسی، نظامی و حذف فیزیکی همدیگر داده است. این شکاف سیاسی و عقیدتی تا آنجا فرا رفته است که حتی در بین شاخه‌ها و شعب مذهبی ضدشیعی همانند القاعده، النصره و داعش و دیگر گروه‌های تندرو که پیشتر جز یک بدنه محسوب می‌شدند در برابر یکدیگر به تقابل برخواسته‌اند. لذا به سختی می‌توان وحدت سیاسی جهان اسلام را قبول کرد. بنیادگرایی اسلامی عنوان یک عامل تاثیرگذار در صحنه بین‌المللی می‌خواهد به طور جدی و اساسی ایفای نقش کند، اما از یک هویت مشخص، رهبری واحد و یک سازماندهی معینی برخوردار نمی‌باشد.

ت. عدم برخورداری بنیادگرایی اسلامی از قدرت لازم نظامی

همچنانکه شوروی با توجه به قدرت نظامی خود از ایدئولوژی کمونیسم حمایت به عمل آورد (هرچند که در نهایت موفق هم نشد) و یا جمهوری خلق چین که با توانمندی نظامی هر چند

کمتر از شوروی از ایدئولوژی مارکسیسم چینی پشتیبانی به عمل آورد. لذا گروه‌های تندرو بنیادگرای اسلامی هرچند که در ایجاد رعب و وحشت و ترور و کشتارهای دهشتناک سرآمد هستند اما به هیچ وجه از یک قدرت نظامی برخوردار نمی‌باشند (نمی‌توان اقدامات تروریستی را در چارچوب توانمندیهای نظامی قرار داد).

به گفته فردریک کبیر «دیپلماسی بدون تسلیحات مانند موسیقی بدون ساز است». (کسلز، ۱۳۸۰: ۳۸) به عبارتی یکی از علل موفقیت قدرت‌ها در بهره‌گیری از ابزار ایدئولوژیکی، پشتیبانی نظامی آنان و برخورداری از توانمندی نظامی چه در عرصه سلاح‌های متعارف و یا غیرمتعارف بوده است. دولت چین دقیقاً پس از نایل شدن به سلاح‌های غیر متعارف سیاست تهاجمی خود را در عرصه سیاست خارجی تعقیب و دنبال نمود، حتی پیش از آن به لحاظ تفوق نظامی شوروی در سال ۱۹۵۶ بر جهان غرب، «وزیدن بادهای شرقی» را مطرح نمود.

کشور چین به لحاظ برخورداری از توانمندی‌ها و حجم بالای قدرت قادر است تضادها و تناقضاتی که در سیاست خارجی کشورش با دنیای بیرون وجود دارد تا مدت‌ها تحمل نماید و بواسطه همین برخورداری از قدرت و امکانات اقتصادی، نظامی، جمعیتی و سیاسی بوده است که توانسته میزانی در چارچوب ایدئولوژیک خود عمل نماید. هرچند که امروزه داشتن یک قدرت نظامی تمام عیار نمی‌تواند تنها فاکتور اصلی برای تعقیب از یک ایدئولوژی خاص باشد. اما به هر حال به عنوان عاملی تاثیر گزار می‌باشد.

ث. عدم برخورداری بنیادگرایی اسلامی از قدرت لازم اقتصادی

اقدام و تلاش برای افزایش ضریب امنیت از طریق افزایش توان نظامی برای کشور و جریانی که پایه‌های قوی اقتصادی ندارد، در نهایت می‌تواند موجب تضعیف امنیت کشور شود. چرا که تاکید بیش از حد توان بر قدرت و امنیت نظامی باعث تضعیف دیگر اهداف توسعه کشور شده و موجب کاهش رفاه عمومی و واکنش شدید مردم و در نتیجه سست شدن مشروعیت یک کشور را به همراه خواهد داشت. و از آنجا که «از ویژگی‌های غالب روابط بین‌الملل اسلامی بحث ایجاد عدالت می‌باشد. اما باید در نظر داشت که عدالت نیز بدون برخورداری بودن از زیر ساخت‌های عظیم در بخش بهره‌وری اقتصادی و توانمندی‌های نظامی قابلیت اجرا ندارد.»

(Sariolghalam 2003: 72) و برای آندسته از کشورهایی که دارای اهدافی جهانشمول هستند برخورداری از یک اقتصاد قوی به عنوان یک ضرورت اساسی و حیاتی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در حالی که قابلیت و توانمندی بنیادگرایی دینی، در بسیج ایمانی مردم و برخورداری از نوعی عملگرایی سیاسی می‌باشد، و به لحاظ روان شناختی دارای توانمندی ارائه و عرضه یقین در یک دنیای ناپایدار استولی موفقیت مهم آن در پرداختن به آمال کسانی بوده است که به لحاظ اقتصادی و سیاسیدر حاشیه قرار داشته‌اند. لذا بنیادگرایی دینی با عرضه کردن یک هویت مطمئن و چشم انداز یک نظم اجتماعی، به ویژه در کشورهای جهان سوم سعی کرده است به عنوان جایگزین سوسیالیسم و یک آیین نوسازی برای برقراری عدالت اجتماعی مطرح گردد. آنچه مشخص است امروزه این قدرتهای بزرگ هستند که امنیت خود را نه تنها محدود به مرزها ننموده بلکه محدوده امنیتی خود را گسترش می‌دهند. دقیقا همان نقشی که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی انجام می‌دادند، امروزه بسیاری از جریانات و گروه‌های اسلامی و حتی کشوری همچون جمهوری اسلامی ایران سعی بر این داشته است که در قالب ایفای یک نقش جهانی در راستای نقش قدرتهای بزرگ گام بردارند. اما آیا اینکه موفق خواهند شد یا خیر، این امر بستگی به میزان برخورداری از سطح توانایی و قدرت و قابلیت‌ها دارد.

واقعیت امر این است که در جهان امروز تنها صاحبان قدرت و زور توانسته‌اند اهداف خود را پیش ببرند و دولت‌های کوچک را مرعوب خود ساخته و فشارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی را بر آنان تحمیل نمایند، لذا دولت‌ها و جریانات اسلامی که به دنبال اهداف جهانی و گسترده‌ای نظیر استقرار حاکمیت اسلام بر سراسر جهان می‌باشند تنها زمانی می‌توانند اهداف و نظرات خود را پیش ببرند که از اهرمهای بسیار قوی برخوردار گردند. بنیادگرایی اسلامی حال در قالب کشور و یا یک جریان سیاسی که داعیه جهانی دارد و به دنبال طرح یک ایدئولوژی جهانی می‌باشد می‌بایستی حداقل به سه مساله توجه داشته باشد. اول اینکه، شرایط بین‌المللی و ساختار نظام بین‌الملل برای شکل‌گیری و گسترش یک ایدئولوژی مناسب باشد. مثلا اگر چین از ۱۹۵۰ ایدئولوژی خود را مطرح نمود شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل تا حدودی بستر ایدئولوژی سازی و

هویت‌سازی را در خود داشت. در حالی که امروزه صاحب‌نظران معتقد به پایان ایدئولوژی‌ها، بر این باورند که، ایدئولوژی‌ها با دنیای جدید دیگر تناسبی نداشته و نقش خود را بیش از پیش از دست داده و تبدیل به چیزی زاید گردیده است. دوم اینکه، دولت و یا جریانی که می‌خواهد در امر گسترش ایدئولوژی و استفاده ابزاری از آن موفق باشد می‌بایست از یکسری توانمندی‌ها مانند توانمندی‌های تبلیغاتی- رسانه‌ای، اقتصادی و نظامی برخوردار باشد. و سوم اینکه، ارزش‌ها و هنجارهای یک ایدئولوژی می‌بایست برای بسیاری از جوامع جهانی قابل هضم و مورد پذیرش باشد.

در نهایت، امروزه جوامع اسلامی با اختلافات عمیق و متعدد فرهنگی، قومی- قبیله‌ای، سرزمینی و سیاسی که دارند، لذا به نظر نمی‌رسد که ایدئولوژی‌های متکثر اسلامی و بنیادگرایی اسلامی در برخورد با فرهنگ و قدرت سیاسی غرب موفق عمل نمایند.

منابع فارسی

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹)، «واگرایی‌ها و همگرایی‌ها در روابط ایران و عربستان»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هفتم، شماره ۲۲.
- آرت شولت، یان (۱۳۸۲)، *نگاهی موثکافانه بر پدیده جهانی شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۱)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر قومس.
- السید، رضوان (۱۳۸۳)، *اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد*، ترجمه مجید مرادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- الموصلی، احمد (۱۳۷۸)، *اصولگرایی اسلامی و نظام بین‌المللی*، ترجمه مهرداد آذر اردبیلی، تهران: نشر سازمان انتشارات کیهان.
- بال، ترنس و ریچارد دگر (۱۳۸۶)، *ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان دموکراتیک*، ترجمه احمد صبوری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
- بنارد، چرچیل (۱۳۸۴)، *اسلام دموکراتیک مدنی، رویکرد امریکایی*، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جرجیس، فواز ای (۱۳۸۲)، *آمریکا و اسلام سیاسی، رویارویی فرهنگ‌ها یا تضاد منافع*، ترجمه سیدمحمدکمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حسینی، حسن (۱۳۸۳)، *طرح خاورمیانه بزرگ‌تر، القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا*، تهران: ابرار معاصر.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران: مرکز تحقیقات و استراتژیک.
- شاکری، سیدرضا (۱۳۸۱)، «مبانی اسلامی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۸۰)، «حیاتی نو در روابط ایران و فرانسه»، در: *مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب‌نظران*، جلد دوم، تهران: انتشارات همشهری.

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره سی و ششم، پاییز ۱۳۹۵

- راسل، برتراند (۱۳۶۱)، *قدرت*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- فولر، گراهام (۱۳۷۷)، *قبله عالم، ژئوپلتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز. چاپ دوم.
- فولر، گراهام و یان لسر (۱۳۸۴)، *احساس محاصره ژئوپلتیک اسلام و غرب*، ترجمه علیرضا فرشچی و علی‌اکبر کرمی، تهران: نشر دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *جهانی شدن و جهان سوم، روند جهانی شدن و موقعیت جوامع در حال توسعه در نظام بین‌الملل*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- کسلز، آلن (۱۳۸۰)، *ایدئولوژی و روابط بین‌الملل در دنیای مدرن*، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۰)، *سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی*، تهران: نشر مفرس.
- مهاجرانی، عطاءاله (۱۳۷۷)، *چیستی گفتگوی تمدن‌ها*، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- نظرآهاری، رضا (۱۳۷۵)، «نقش و اهمیت سیاسی اسلام در عرصه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال دهم، شماره دوم.
- نقیب زاده، احمد و وحید زرومی (۱۳۸۲)، *نقش روحانیت تسبیح در پیروزی انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات مرکز اسناد.
- واترز، مالکوم (۱۳۷۹)، *جهانی شدن*، ترجمه اسماعیل مردانی‌گیوی و سیاوش مریدی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.
- هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۷)، «چالش‌های برون‌مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۱۳۰-۱۲۹.
- هیوود، آندرو (۱۳۸۶)، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*، ترجمه محمدرضا رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ سوم.

English Source

- Jabbour, Nabeel T. (1994), "Islamic Fundamentalism: Implications for Mission", *International Journal of Fronter Missions*, Vol.11, No.2, April.
- Sariolghalam, Mahmood (2003), "Understanding Iran: Getting Past Stereotypes and Mythology", *The Washington Quarterly*, Autumn.
- Venetis, Evangelos (2014), "The Struggle between Turkey and Saudi Arabia for the Leadership of Sunni Islam", *Hellenic Foundation for European and Foreign Policy (ELIAMEP)*, Research Fellow: Middle Eastern Studies Programme, Greece.
- Hearing of the Senate Judiciary Committee (1993), *Terrorism and America: A Comprehensive Review of the Treat, Policy, and Law*, Washington DC: US Government Printing.

